



دوشنبه 3 بهمن 29 صفر 23 ژانویه

توطئه سران قریش برای کشتن پیامبر(ص) در سال اول هجری قمری...

توطئه سران قریش برای کشتن پیامبر(ص) در سال اول هجری قمری

پیامبر اکرم(ص)، سه سال به طور پنهان و ده سال به طور آشکار در مکه معظمه، مردم را به دین اسلام دعوت کرد و در این مدت، تعدادی از اهالی مکه(اعم از آزادگان و بردگان) به او ایمان آورده و دین اسلام را پذیرا شدند. ولیکن دعوت پیامبر(ص) و مسلمان شدن مردم، بر سران مکه و بزرگان طوایف قریش و سایر سران قبایل این منطقه از عربستان، گران و سنگین آمد و با ادامه آن، منافع دنیوی و ستمکارانه خویش را بر باد فنا دیدند. بدین جهت از آغاز ظهور پیامبر(ص) با او مخالفت و دشمنی ورزیدند.

آنان از هر راه ممکن بر آن حضرت سخت گرفته و برای او مانع‌تراشی کردند. به ویژه نسبت به مردمی که مسلمانی اختیار کردند، با شدت تمام رفتار نمودند.

سرانجام در واپسین روزهای ماه صفر سال سیزدهم بعثت، چهل نفر از سران قریش در "دارالتدوه" که محل اجلاس اعیان و اشراف قریش بود، جلسه‌ای تشکیل داده و تصمیم گرفتند که رسول خدا(ص) را به طور ناجوانمردانه به قتل آورند.

آنان که از افکار شیطانی و اندیشه‌های ابلیسی برخوردار بودند، قرار گذاشتند که از هر طایفه، یک نفر به صورت گروهی در تاریکی شب به خانه رسول خدا(ص) هجوم آورده و با شمشیرها و یا ابزارهای دیگر خویش آن حضرت را در رختخوابش به قتل آورند. تا از این راه، پیامبر(ص) را از میان برداشته و بنی‌هاشم را توان مقابله و تقاص با تمام قبایل توطئه‌گر نباشد.

آنان در این تصمیم خود، ابولهب، عموی پیامبر(ص) را که با آن حضرت از آغاز دشمنی می‌کرد، با خود همراه کردند تا نماینده‌ای از بنی‌هاشم نیز در جمع خود داشته باشند.

جوانان فریب‌خورده قریش با هماهنگی کامل، در شب اول ربیع‌الاول به خانه رسول خدا(ص) هجوم آورده و آن را از آغاز، در محاصره کامل خویش گرفتند.

آنان قصد داشتند که در ابتدای شب، مقصود خویش را عملی کنند، ولی ابولهب، آنان را مانع گردید و گفت: تا طلوع فجر صادق اجازه نمی‌دهم، داخل خانه محمد(ص) گردید.

همگی تا طلوع فجر، لحظه‌شماری می‌کردند و از روزه‌های اتاق، بستر آن حضرت را زیر نظر داشتند.

از سوی دیگر جبرئیل امین، این خبر را به پیامبر(ص) رسانید و او را از سوی خداوند متعال، مأمور کرد که به سوی یثرب(مدینه) هجرت کند.

اما بیرون رفتن آن حضرت از خانه و خالی گذاشتن رختخواب، دشمن را حساس می‌کرد و در امر هجرت، مشکلی به وجود می‌آورد. پیامبر اکرم(ص) برای اجرای فرمان الهی، به پسرعمویش علی بن ابی‌طالب(ع) که از یاران نزدیک و فداکار آن حضرت بود، پیشنهاد کرد که در جای او بخوابد و با فریب مشرکان، مسئله سرنوشت‌ساز هجرت را مهیا سازد.

علی(ع) که خطر مرگ را در جلوی چشمان خویش مجسم می‌کرد، به آن حضرت عرض کرد: ای رسول خدا، اگر من در جای تو بخوابم، تو از دست مشرکان رهایی خواهی یافت؟

پیامبر(ص) فرمود: بلی، من رهایی می‌یابم.

علی(ع) در این هنگام خوشنود شد و اعلام آمادگی کرد و به رختخواب پیامبر(ص) رفت و در آن جا به راحتی آرامید.

پذیرش پیشنهاد پیامبر(ص) از سوی علی بن ابی‌طالب(ع)، نشاط تازه‌ای در رسول خدا(ص) به وجود آورد و او را در پی‌گیری هدف‌هایش مصمم‌تر نمود.

خداوند متعال در فضیلت امام علی بن ابی طالب(ع)، این آیه را نازل فرمود: **وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاةِ اللَّهِ، وَاللَّهُ رَئُوفٌ بِالْعِبَادِ**

پیامبر(ص) از میان مهاجمان و محاصره‌کنندگان قریش، بدون متوجه شدن کسی از آنان، از خانه خویش خارج گردید.

آن حضرت به سوی کوه‌های اطراف مکه رفت و در "غار ثور" پناه گرفت و در بین راه به ابوبکر بن ابی قحافه رسید و وی را نیز به همراه خود به غار برد.

مهاجمان در هنگام بامداد، به طور گروهی داخل اتاق رسول‌خدا(ص) شده و به سوی رختخوابش هجوم آوردند.

ناگهان امام علی(ع) از میان رختخواب برخاست و بر آنان بانگ‌زد: **وای بر شما، چه کار می‌کنید؟**

مهاجمان که ناباورانه، علی(ع) را در رختخواب پیامبر(ص) می‌دیدند، از او پرسیدند: **پس محمد(ص) کجا است؟**

علی(ع) پاسخ داد: **او را به من نسپرده بودید تا از من بخواهید.**

میان آنان و علی(ع) سخنانی ردوبدل شد و چون چیزی دستگیرشان نگردید، با خشم تمام از خانه پیامبر(ص) بیرون رفته و در پی آن حضرت به راه افتادند.

پیامبر(ص) سه روز در غار ثور پنهان بود و در روز چهارم به سوی مدینه هجرت کرد و در روز دوشنبه، دوازدهم ربیع‌الاول وارد مدینه شد و مورد استقبال باشکوه اهالی این شهر قرار گرفت.

وقوع لیلۃ‌المبیت و آغاز هجرت پیامبر(ص) را برخی از مورخان، در شب آخر ماه صفر دانسته، و برخی دیگر در شب اول ماه ربیع‌الاول ذکر کرده‌اند.

ولی به نظر می‌آید که تشکیل جلسه دارالندوه در واپسین روزهای ماه صفر، و لیلۃ‌المبیت در نخستین شب ماه ربیع‌الاول سال سیزدهم بعثت واقع شده‌باشد.

شهادت ثامن الائمه حضرت امام رضا(ع) در سال 203 هجری قمری

امام رضا(ع) در یازدهم ذی‌قعدة سال 148 قمری و به روایتی در یازدهم ذی‌حجه سال 153 در مدینه منوره دیده به جهان گشود.

پدر ارجمندش امام موسی کاظم(ع)، امام هفتم شیعیان و مادرش نجمه(تکتم)معروف به ام‌البنین(س) بودند.

امام رضا(ع) در 35 سالگی، پس از شهادت پدرش امام موسی کاظم(ع) در زندان بغداد، در رجب سال 183 قمری به امامت رسید و مدت امامت آن حضرت، بیست سال بود.

امام رضا(ع) از آغاز تولد تا زمان شهادت خویش با شش تن از خلفای عباسی به نام‌های: منصور دوانقی، مهدی، هادی، هارون الرشید، امین و مأمون عباسی معاصر بود و ایام امامت آن حضرت، مصادف بود با خلافت هارون، امین و مأمون.

یکی از حساسترین مقطع زندگی امام رضا(ع) و حتی مهمترین مقطع امامت شیعیان، مسافرت اجباری آن حضرت به خراسان و پذیرش ولایت‌عهدی مأمون عباسی است، که سرانجام، شهادت آن حضرت در همین مسافرت به وقوع پیوست.

آن طوری که از مأمون(هفتمین خلیفه عباسیان)نقل شده است، وی در نبرد با برادرش امین، نذر کرده بود که در صورت پیروزی بر سپاهیان امین و به چنگ آوردن خلافت اسلامی، قدرت را به شخصی که افضل آل ابی‌طالب(ع) باشد بسپارد.

هنگامی که سپاهیان مأمون عباسی پس از تصرف شهرهای ایران، وارد عراق شده و با کشتن امین، بغداد و سایر بلاد اسلامی را به تصرف خویش درآوردند، مأمون در نشستی با حضور فضل و حسن از فرزندان سهل، مقصود خویش را آشکار ساخت و از آن دو(که

یکی مقام وزارت و امور سیاسی کشور و دیگری سرداری سپاه و امور نظامی وی را بر عهده داشت)خواست که مقدمات حضور امام علی بن موسی الرضا(ع) به عنوان برترین و والاترین شخصیت آل ابی‌طالب(ع) در خراسان را فراهم کنند.

مأمون گفت: ما أعلم احدًا افضل من هذا الرجل علی وجه الأرض؛ من در کره زمین، شخصیتی بالاتر و والاتر از این شخص(امام رضا(ع) برای پذیرش خلافت اسلامی سراغ ندارم.

مأمون در اجرای نیت خود، بسیار جدی بود و از مخالفت مخالفان و دشمنان اهل‌بیت(ع) واهمه‌ای نداشت. وی، به یکی از سرداران سپاه خویش به نام جلودی مأموریت داد که از خراسان به مدینه رفته و امام رضا(ع) و بسیاری از علویان بزرگوار را با خود به خراسان آورد.

جلودی به مدینه رفت و دعوت مأمون عباسی را به امام رضا(ع) ابلاغ کرد. با این که علویان و نوادگان امامان معصوم(ع) از این دعوت بسیار خرسند شده و خود را آماده مسافرت کرده بودند، ولی امام رضا(ع) اطمینانی به اظهارات مأمون نداشت و خواسته‌هایش را واقعی نمی‌دید. به همین جهت، حاضر به مسافرت نگردید. ولی جلودی اصرار کرد و امام رضا(ع) را با اکراه و اجبار به این سفر بزرگ وادار نمود.

امام رضا(ع)، فرزند خردسالش محمد تقی(ع) را در مدینه جانشین خویش قرار داد و به همراه برخی از علویان و یاران خویش عازم خراسان شد. آن حضرت پس از عبور از بصره، وارد ایران شد و در مسیر راه با استقبال شایان ایرانیان مشتاق اهل‌بیت(ع) روبرو گردید. برای امام رضا(ع) در شهرها و بین راه‌های ایران، از جمله قم و نیشابور، داستان و کرامت‌های زیادی به ظهور رسیده که در کتب تاریخ و سیره امامان معصوم(ع) بیان شده است.

امام رضا(ع) پس از آن که به "مرو" مرکز حکومت مأمون عباسی در خراسان رسید، با استقبال مأمون و درباریان و قاطبه مردم روبرو شد. مأمون برای امام رضا(ع) احترام ویژه‌ای قائل شد و وی را بر همگان، از جمله علویان و عباسیان برتری داد و در تکریم و تعظیم او، هیچ‌گونه کوتاهی نکرد.

وی به امام رضا(ع) عرض کرد: من می‌خواهم خود را از خلافت اسلامی خلع کرده و آن را به شما واگذار کنم. نظر شما در این باره چیست؟

امام رضا(ع) از پذیرش آن امتناع کرد. چون می‌دانست که مأمون در گفتارش صداقت ندارد و می‌خواهد او را از این راه بیازماید و یا اگر حکومت را به وی واگذار کند، آن حضرت را پس از مدتی از میان برداشته و خود دوباره حکومت را به دست گیرد و از این راه، مشروعیت حکومت غاصبانه خویش را به اثبات رساند.

مأمون که از پذیرش خلافت اسلامی از سوی امام رضا(ع) ناامید شده بود، به آن حضرت پیشنهاد کرد که ولایت‌عهدی وی را بپذیرد.

مأمون در این باره اصرار کرد و حتی به گونه‌ای امام رضا(ع) را تهدید کرد. وی به امام رضا(ع) گفت: عمر بن خطاب در هنگام مرگش، شورایی متشکل از شش نفر برای انتخاب جانشین خود برگزید، که یکی از آنان، جدت علی بن ابی‌طالب(ع) بود. وی با آنان شرط کرد که هر کسی مخالفت ورزد، گردنش را با شمشیر بزنند.

امروز، من از تو می‌خواهم که ولایت‌عهدی مرا بپذیری و چاره‌ای جز پذیرفتن آن نداری!

امام رضا(ع) که در مقابل تهدید جدی مأمون روبرو شده بود، چاره‌ای جز رضا و تسلیم ندید. آن حضرت، ولایت‌عهدی مأمون را با شرایطی پذیرفت.

امام رضا(ع) فرمود: در صورتی ولایت‌عهدی تو را می‌پذیرم که مسئولیت امرونهی در حکومت تو با من نباشد، در چیزی فتوا ندهم و در دعوایی داوری نکنم و کسی را عزل و یا نصب ننمایم و آیینی را که هم اکنون در خلافت تو رایج است، تغییر ندهم.

مأمون، تمام خواسته‌های امام رضا(ع) پذیرفت.

امام رضا(ع) می‌خواست با این شرایط به او و همگان تفهیم کند که آن حضرت، از عناصر خلافت نیست و نقشی در حکومت ندارد و هیچ‌گونه مسئولیتی از جانب حکومت متوجه او نیست و از این که ولی‌عهد خلیفه است، يك امر اجباری و به عبارتی تشریفاتی، بیش نیست.

مأمون، پس از آن که توانست امام رضا(ع) را به پذیرش ولایت‌عهده‌ی حاضر نماید و از آن حضرت، پاسخ مثبت بگیرد، بسیار شادمان شد و در آغاز، نشست‌ی خصوصی با سران کشوری و لشکری و خانوادگی برقرار کرد و ولایت‌عهده‌ی امام رضا(ع) را به اطلاع آنان رسانید و هفته بعد، در نشست‌ی عمومی، تمامی سران کشوری، لشکری، درباریان، نظامیان، قاضیان، فرهنگیان و اقشار مختلف مردم را بار عام داده تا با امام رضا(ع) بیعت نمایند.

مأمون، نخست به فرزند خود عباس و سپس به سایرین دستور داد که با آن حضرت بیعت کنند.

از آن هنگام، لباس سیاه عباسیان به رنگ سبز که لباس علویان بود، تغییر پیدا کرد و همگان سبزپوش شدند. هم چنین بیرق‌ها و پرچم‌های عباسیان که به رنگ سیاه بود، تبدیل به سبز گردید.

مأمون در آن ایام به شکرانه پذیرش ولایت‌عهده‌ی از سوی امام رضا(ع)، دستور داد موجب و حقوق یک‌ساله کارمندان و سپاهیان را یکجا پرداخت نمایند.

سخن‌سرایان و شاعران دوستدار اهل‌بیت(ع) که قریب به دو قرن نمی‌توانستند از ترس خلفای اموی و عباسی و عاملان آن‌ها، نامی از اهل‌بیت(ع) ببرند، یک‌باره، زبان به تمجید و توصیف اهل‌بیت عصمت و طهارت(ع)، از جمله امام رضا(ع) گشودند و در این باره سخن‌ها و شعرهای فراوان در مجلس مأمون و در خارج مجلس سرودند.

مأمون نیز فرمان داد که به نام نامی امام رضا(ع)، سکه زنند و پول رایج و رسمی آن زمان را به نام آن حضرت، منقش گردانند.

هم چنین به تمام سخن‌گویان و خطیبان جمعه دستور داده شد که در هنگام سخنرانی، نام امام رضا(ع) را با توصیف و تعظیم بیان کنند.

در آن سال، مأمون، امیری حج را به اسحاق بن موسی، برادر امام رضا(ع) سپرد و او را به همراه حاجیان خراسان، روانه مکه نمود و به وی دستور داد در تمامی شهرهای بین راه، مردم را از ولایت‌عهده‌ی امام رضا(ع) باخبر گرداند.

بدین طریق آوازه ولایت‌عهده‌ی امام رضا(ع) در تمامی شهرها طنین افکن شد.

در مدینه منوره، عبدالحمید بن سعید، خطیب وقت، به هنگام خطبه در فراز منبر رسول خدا(ص) چنین گفت: ولیّ عهد المسلمین علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی(ع).

شیعیان و دوستداران اهل‌بیت(ع)، فرصت و موقعیت بسیار مناسبی پیدا کرده تا پس از سال‌ها اختناق و فشار، بار دیگر راه و رسم خویش را آشکار و حقانیت مذهب خود را اثبات کنند. علویان، به ویژه نوادگان امام جعفر صادق(ع) و فرزندان امام موسی کاظم(ع) به خاطر وجود مبارک امام رضا(ع)، موقعیت‌های ممتازی در حکومت مأمون پیدا کرده و در ایران، عراق، حجاز و یمن به منصب‌هایی رسیدند.

در خراسان نیز به خاطر گفتمان‌ها و رفتار دلنشین و زیبایی امام رضا(ع)، هر روز محبوبیت آن حضرت و گرایش مردم به سوی اهل‌بیت(ع) زیادتر می‌شد.

روند چنین پروسه‌ای، خوشایند مأمون نبود. زیرا وی می‌خواست از ولایت‌عهده‌ی امام رضا(ع) برای مشروعیت و مقبولیت عمومی حکومت غاصبانه خویش، استفاده ابزاری کند، ولی امام رضا(ع) با درایت خویش، نتیجه را به عکس خواسته‌های مأمون کرد و به همگان تفهیم نمود که خلافت عباسیان، مشروعیت ندارد و باید به خاندان پیامبر(ص) که شایسته‌ترین افراد امتند برگردد.

مأمون با زیرکی و فطانت خویش به این امر پی برد و خود را بازنده میدان دید. بدین جهت، درصدد معارضه پنهانی با امام رضا(ع) برآمد.

از سوی دیگر، در عراق و به ویژه در بغداد، شورش‌هایی برضد مأمون پدید آمد و عباسیان در غیاب مأمون، وی را از خلافت خلع کردند و ابراهیم بن مهدی عباسی را به تخت خلافت نشانده و با او بیعت کردند. حسن بن سهل که از سوی مأمون، فرماندهی کل سپاه و حکومت عراق و بخش‌های عربی را بر عهده داشت، با مخالفان مأمون به نبرد پرداخت ولی این‌گونه رویدادها را از مأمون، پنهان نگه می‌داشت و تلاش می‌کرد که اخبار عراق به وی نرسد.

امام رضا(ع) که از این گونه خبرها اطلاع داشت، آن‌ها را به مأمون گوش‌زد می‌کرد. این امر، سبب شد که فضل بن سهل، از موقعیت خویش و برادرش حسن بن سهل در نزد مأمون احساس خطر کرده و از جانب مأمون، متهم به پنهان‌کاری گردند. بدین لحاظ تلاش می‌کرد که امام رضا(ع) را از چشم مأمون بیندازد و وی را نسبت به آن حضرت بدگمان کند.

امام رضا(ع) در برابر رفتار و کردار غیرانسانی و غیراخلاقی سرداران و زمامداران عباسی، اظهار ناخوشایندی می‌کرد و مأمون را در قبال آن‌ها مسئول می‌دانست. آن حضرت، در برابر کردار و رفتارهای ناپسند خود مأمون نیز ساکت نمی‌شد و وی را نسبت به آن‌ها، هشدار داده و درستی و راستی راه را به وی نشان می‌داد.

مأمون در ظاهر از نقدها و پیشنهادهای امام رضا(ع) استقبال و اظهار خوشنودی می‌کرد ولی در باطن، بسیار رنج می‌برد و به تدریج وجود امام رضا(ع) را بر خود سنگین می‌دید.

وی در صدد برآمد تا به طریقی، این امام همام را از سر راه خویش برداشته و به حکومت دلخواه خود، بدون مراقبت و مزاحمت کسی ادامه دهد.

به هر تقدیر، در بازگشت مأمون و درباریان و کارگزاران حکومتی او از خراسان، جهت عزیمت به سوی عراق، و انتقال مقر حکومت از "مرو" به "بغداد"، در آغاز، فضل بن سهل به توطئه مأمون، در حمام سرخس ترور گردید و به قتل رسید. پس از آن، امام رضا(ع) در طوس به توطئه مأمون، مسموم گردید و پس از دو روز بیماری شدید، به شهادت رسید.

پس از آن که امام رضا(ع) به شهادت رسید، مأمون یک شب و یک روز، شهادت آن حضرت را مخفی نگه داشت و سپس به سراغ محمد بن جعفر بن صادق(ع) که عموی امام رضا(ع) و بزرگ علویان بود، فرستاد و او را از درگذشت امام رضا(ع) باخبر گردانید. مأمون در جمع علویان سوگوار، ابراز اندوه و تأثر نمود و بدن شریف امام رضا(ع) را به آنان نمایاند که ببینند، هیچ آزاری به آن حضرت نرسید و به مرگ طبیعی از دنیا رفت.

مأمون برای پنهان داشتن توطئه ننگین خود و فریب دادن علویان و محبتان اهل بیت(ع)، در شهادت امام رضا(ع) بسیار گریه و ناله کرد. وی گفت: ای برادر! چه قدر بر من گران و سنگین است که تو را چنین ببینم. من آرزو داشتم که پیش از تو از دنیا بروم، ولیکن خدای سبحان آن چه را اراده کند، به انجام می‌آورد.

آن گاه دستور داد که بدن شریف آن حضرت را غسل و کفن نمایند و خود وی، جنازه آن امام شهید را بدوش گرفت و به محلی که هم اکنون مرقد شریفش است، تشییع نمود و در همان جا که در جوار قبر پدرش هارون‌الرشید است، دفن نمود.

محل تدفین امام رضا(ع)، پیش از آن، خانه و ملک حمید بن قحطبه بود که در روستای سناباد قرار داشت. هنگامی که هارون‌الرشید در سال 193 هجری قمری به هلاکت رسید، وی را در آن جا به خاک سپردند. مأمون پس از شهادت امام رضا(ع) می‌خواست بدن شریف آن حضرت را پشت قبر پدر خود هارون‌الرشید قرار دهد، به طوری که قبر هارون، قبله امام رضا(ع) گردد. ولی در هنگام کندن قبر، سنگ بزرگی نمایان شد که کندن آن، غیرممکن بود. اما در روبروی قبر هارون، کندن قبر با مشکلی مواجه نبود. بدین جهت، قبری برای امام رضا(ع) در پیش روی قبر هارون کردند و آن حضرت را در آن دفن نمودند. هم اکنون، مرقد مطهر و منور امام رضا(ع)، قبله قبر هارون‌الرشید است. گفتنی است که در ظاهر امر، غسل و کفن و نماز بر بدن امام رضا(ع) به دستور مأمون انجام گرفت، ولی در واقع و عالم معنی، بدن امام معصوم(ع) را باید امام معصوم دیگری غسل و کفن نماید. به همین جهت، روایات فراوانی وارد شده‌است که امام محمد تقی(ع) از مدینه(با کرامت و قدرت الهی) به خراسان رفت و بدن شریف پدرش امام رضا(ع) را غسل و کفن نمود و بر وی نماز به جای آورد.

درباره تاریخ شهادت امام رضا(ع)، اکثر مورخان، صفر سال 203 قمری را ذکر کرده‌اند ولی از این که در چه روزی از این ماه بود، اتفاق نظر ندارند. برخی از آنان، آخرین روز از ماه صفر و برخی دیگر، روزهای دیگری را بیان کرده‌اند.

هم چنین برخی از آنان، شهادت آن حضرت را در 23 ذی‌قعدة سال 203 قمری می‌دانند.

جانشین امام رضا(ع)، فرزندش امام محمد تقی(ع) بود که به عنوان نهمین امام معصوم، رهبری شیعیان را بر عهده گرفت.

درگذشت صدرُ الدّین بلاغي نویسنده و خطیب برجسته کشور در سال 1373 هجری شمسی

صدرُ الدّین بلاغي نویسنده و خطیب برجسته کشورمان در سال 1373 هجری شمسی درگذشت. در پایان تحصیلات به فعالیت‌های مختلف علمی و تبلیغی مشغول شد و از مبارزات سیاسی نیز غافل نبود، بطوریکه در نهضت ملی کردن نفت نماینده آیت الله العظمی بروجردی بود و مشارکت جدی داشت. از صدرُ الدّین بلاغي آثار تالیفی نیز باقیست که از آن میان «محمد(ص) پیامبر رحمت و قصص قرآن« را می توان نام برد.

تولد قطب الدین محمود شیرازی حکیم ایرانی فیلسوف قرن 7 هجری در سال 634 هجری قمری

«قطب الدین محمود شیرازی« از بزرگترین حکیمان ایران و مشهورترین فیلسوف قرن 7 هجری قمری در سال 634 هجری قمری در شیراز متولد شد. قطب الدین بعد از مرگ پدر، بجای او در بیمارستان مظفری شیراز بکار مشغول شد و در کنار مداوای بیماران به مطالعه کتب ابن سینا پرداخت. بعد از اطلاع از تاسیس رصد خانه مراغه قطب الدین با عشقی وافر خود را به محضر خواجه نصیر الدین طوسی رساند و مدتها از دانش او کسب فیض کرد. بدین ترتیب در پزشکی، هیئات و فلسفه استادی بزرگ و صاحب نظر شد. قطب الدین محمود شیرازی به اکثر سرزمین‌هایی که در تصرف ایلخانیان بود سفر کرد و در همین دوره جامع الاصول را نوشت. آخرین کتاب شیرازی «درة التاج« بزبان فارسی است که از گنجینه های جامع علوم به شمار می رود.

قتل میرزا ابولقاسم قائم مقام فراهانی در سال 1251 هجری قمری

میرزا ابولقاسم قائم مقام فراهانی ادیب و سیاستمدار دوره قاجار بدستور محمد علیشاه قاجار در سال 1251 هجری قمری بقتل رسید. او فرزند میرزا بزرگ از مردم هزاره اراک بود. میرزا ابولقاسم مشاغل دیوانی را با وزارت عباس میرزا آغاز کرد. بعد از مرگ فتحعلیشاه به مقام صدارت محمد شاه رسید ولی همچون گذشته با دشمنی های درباریان که وجود او مانعی برای مقاصد شوم خود می دانستند، از مقام خود عزل شد. بدین ترتیب میرزا ابولقاسم قائم مقام فراهانی در باغ نگارستان زندانی و سپس کشته شد. گفتنی است که وی افزون بر تبحر در سیاست و کشور داری، در شعر و ادب نیز صاحب نظر بود و از پیشروان سبک جدید ادبی ایران بشمار می رفت. «منشآت قائم مقام« از جمله آثار ارزنده اوست.

درگذشت ملا حسینعلی تویسرکانی از مشهورترین علما و استادان اصفهان در سال 1286 هجری قمری

ملا حسینعلی تویسرکانی از مشهورترین علما و استادان اصفهان در سال 1286 هجری قمری درگذشت. وی عالمی صالح و اول تحقیق و تتبع بود. در زمینه فقه و اصول اطلاعاتی گسترده داشت و سال‌های متمادی دانش خود را در اختیار طلاب قرار داد. از مهمترین آثار تویسرکانی «کشف السرار در فقه« را می توان نام برد.

تولد سید ابوالحسن ممتاز العلماء لخنوی از بزرگان علوم دینی هندوستان در سال 1298 هجری قمری

سید ابوالحسن ممتاز العلماء لخنوی از بزرگان علوم دینی در سال 1298 هجری قمری در بمبئی هندوستان متولد شد. ممتاز العلماء تحصیلاتش را در زادگاه خود آغاز کرد و بعد از کربلا و نجف در حوزه‌های علمیه این شهر ها تحصیلات خود را ادامه داد. در زمان جنگ جهانی اول به بمبئی بازگشت و تدریس و خطابه پرداخت این عالم مسلمان آثاری چند دارد که از آن میان «الوقایه« را می توان اشاره کرد.

تشکیل کمیته هماهنگی مرکزی در تهران در سال 1357 هجری شمسی

در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی برای جلوگیری از آشفته‌گی در سال 1357 هجری شمسی کمیته هماهنگی مرکزی در تهران تشکیل شد. این کمیته از همه کارمندان و کارگران و دیگر قشرهای مردم دعوت کرد که تا تحقیق نظام جمهوری اسلامی به اعتصاب و مقاومت خود ادامه دهند. در این روز حضرت امام خمینی(ره) در اعلامیه‌ای شورای سلطنت را غیرقانونی اعلام کردند. همچنین شهر قم که در حکومت نظامی بصری برد از قوای نظامی و انتظامی رژیم تخلیه شد و شهر به طور کامل تحت نظارت مردم قرار گرفت این امر نوید بخش پیروزی نهایی در آینده‌ای نزدیک و تحولی شگرف در تاریخ کشورمان بود.

وقوع زلزله عظیم در شن سی واقع در سرزمین چین در سال 1556 میلادی

یکی از پرتلقات ترین زلزله‌های جهان در سال 1556 میلادی در ایالت شن سی واقع در سرزمین چین روی داد. این ایالت از پرجمعیت ترین ایالت‌های چین بود؛ از این رو خسارت جانی و مالی بسیار درخور توجهی به مردم ایالت شن سی وارد آمد. این منطقه بر روی مدار زلزله خیز واقع است و اغلب زمین لرزه‌های شدید در آنجا روی می‌دهد. در این زلزله وحشتناک 830 هزار تن از مردم چین جان خود را از دست دادند و شمار زیادی هم بی خانمان شدند.

فعال شدن آتشفشان اسکانداهو در فیلیپین در سال 1911 میلادی

بر اثر فعال شدن یک آتشفشان عظیم در فیلیپین در سال 1911 میلادی بیش از 3000 هزار تن از مردم این کشور به خاکستر تبدیل شدند. بر اثر این حادثه علاوه بر عده بیشماري از ساکنان این کشور خیل عظیمی از جانوران و بسیاری از مراتع و جنگلها نابود شدند. این کوه آتشفشان اسکانداهو نام دارد و هنوز هم فعال است.

تأسیس حزب فاشیست در ایتالیا توسط بنیتو موسولینی در سال 1919 میلادی

بنیتو موسولینی حزب فاشیست را در سال 1919 میلادی در ایتالیا تأسیس کرد. موسولینی ابتدا روزنامه نگار بود اما بعد از ورود به سیاست و تأسیس حزب فاشیست اندیشه تجدید امپراتوری روم قدیم همواره با او بود و او این تفکر را میان اعضای حزب و طرفداران خود ترویج می‌کرد. اساس فاشیسم بر استقرار رژیمی دیکتاتوری ضد پارلمانی و دشمنی با هر نوع آزادی استوار بود. همچنین برخورد اصلی دولت‌ها را با ملتها علت گسترش حوزه اقتدار و تسلط آنها می‌دانست؛ از این رو مبلغ سیاست خارجی تجاوزکارانه نیز بود. موسولینی در اکتبر سال 1922 میلادی روم پایتخت ایتالیا را تسخیر کرد و به مقام نخست وزیر رسید و از آن پس در تعقیب هدف‌های خود و حزب فاشیست به تدریج همه کشورها تحت سیطره نظام فاشیستی درآورد. سرانجام جنگ جهانی روم از سال 1943 میلادی موسولینی بدست میهن پرستان ایتالیایی اسیر و تیرباران شد.